

DR. ZAKIR HUSAIN LIBRARY

AIMAJS, AIJIM AIMAL HADAV AIMAL

NEW DETHI

CALL NO.831.25112 /6425 Accession No. 25.832

45491 21155.168

21.85%

6161130 6-45491 Call No. 891.55112 Acc. No. 65872

وعتفاا ولتف

حضرت امير خسرو دهلوى

خونتمين من الند چو

عشالشد ب

پرودمسر و صدر شحمه تاریخ

قالبرکتار هستناریکال ریسرچ' مسلم یواهورستمی' عا_{می} کده



man ilysis omly spiaermes, als the

1951

outreature hour there's outry betoterning, and the

Late 1

Printed by Aligarb. National Printed bo., Aligarb. and Published by the Director of Historical Research, Aligarb Muslim University.

ı	كالمار دو منصاصد شاهاشه جهال كز منع ارست زيلت دريا چه علو
1	کفتار در شمائل پهغمبوي که پافت زیر لواهی آدم و صون دونه مقر
ţ	علوان لملار در ثلاتی غدارند داد کر کو باز میکند در فهدرنی و هدر

	ببريد کردن همه اعداش سر بسر
J	كذار در فزوني إقمال شهه كه بهضت
	كل ملح ارست زيدت ديدا ولم بلا

و أقليم بستدن ز بدانديمي، بد سير كنتار در كشهدى لشكر بسوى شرق ŀ كز ياي او سرير شهي كشت پايه در لاللاء عضلة «شلهش بالمال المالية الما

O

بل بستن و کنشتن سلطان بحد و بد كلتار در رسيدن لشكر بحبون وكلك ٨

6	الممثل در كرفتن جهايي بعبن فتنج يز تهم كهر. در نيسه زدن كوه را كمر
	از دورباعی والا و از چکوهای زر

كعلار در عطيه سلطان شاء را

لعلاد در تعماين حال وحال خويص واداستن بعدى شرف ممذل قدر كلتار يو درآمدن شه بدار ملك

كفلان به سعع فرخ خاقان نامور

0.1

6.1

11

46

14

١

L

¢

كالمتلفح



١-٩ الله الرحي الدحيسم

ین مشنوی و خاصه چنین قتح نامه کز خواندنش تهمتن شهنامه گشت زال

Nail calle teleir de Pa Te dies Zir de ènelse dèr

سنص بر نام شاهي كر ده آغاز ضدا ونديك، حبرت بلد عستي است بمعبودي پرستش را سزا داد تام رانده بصلع حكمت آموز مدور كرده نو پرار افلاك مدور كرده نو پرار افلاك مسيد چرج و اجرام كواكب چنان پرداخت يويي را بتد بير چنان بردست مورت از كمالش چنو را داد در تدبير داني

كا بر شا شارى در دوات كند باز فرد بالا كن بالا و پستى است بد عدانهتمى مستى با قرار بد عدانهتمى مستى با قرار بداد شام را بر نامنه ردز پديد آورده در وي تتلا شاك بديد آورده در وي تتلا شاكب بديد آورده در وي تتلا شاكب بديد آورده در وي تتلا شاكب بديد آورده در وي تتلا شاكب

كالمد كالجهاء أساني

معقد (الامند ازامني ديان داد ويغفيس ارداعي جراد هزيزست فعيدان را برهد ديد بود يده الإباعشي نار اطاعي بهانست هراد اد كر اديد سد دكر بيم هراد از كر اديد سد دكر بيم يرد النهان بغفدا بالمدي ناير دا البهان بالمهان يست ناير بر سد چوبراره هيرون غد كند چوبايد غرامد از كم و ييش غدارندا رغسبو ناحد آن كار غدارندا رغسبو ناحد آن كار

کفتار در شهایل پیذمبهری که یافت زیر اواش آدم و من دونه مقسر

سمد کافریشی را پناشست ولایت دار تخت بادشاهی زندیت نشته بوانتاسم نمایش زندی آمی که بیر امت از فیب بعصبجت ار سرير شرع شاهست عذايت تامن سر البي هدايت زادة از أم الكتابش تام مي داند بر مذشورلاريب

۱- ۵ : أره ۱- ۲ : كـ ند ۱- ادب : زيس ۵ - ادب دج : محرم أمر (مجرم أمرز) ۱- ادب دج : ك چون دركش

دام را خاص حضرت كو نهاني داي دارم الجان وقت هوايت دران ملكار كه حسرو كشت نامم ١٤٠١ جون بخيان الكني اور عدر إلدة عد ال أب حياتم 21 4 (120 E) - 1 (140 16 40mm) كي ار رخسارة أو كردة خوي ياك درام ماء الكشك أزمودة شده محدي درين شنت يرده براس دنان بسند زيلت زيل جرافي كو بلور ارل افروضت يشهها وشنائيها كه سوزاند عدان كديد كداوال كرمين است چو از کوه صنا برزان مقیقهی seeing, may aced it est sto

كه سلكش مردة راكوة منا داد بغد مت يلدة غد بيت العنيشش زچهن كيسوي او نافة چهن است جرائي از جوائي بر فروزاد فلك جادين جراغ خويشازال سوغت علي جادين جراغ خويشازال سوغت مبهد از نهر او هر غفت كردة مبهد از نهر او هر غفت كردة مبهد را حجمت تطعي نبودة ملك را حجمت تطعي نبودة دران پس وسته بهر طيب از غاب دران پس وسته بهر طيب از غاب خوي بيناممبرستاين اي خوي ارست خوي بيناممبرستاين اي خوي ارست مرا زان برتو دولت مكن دور مرا زان برتو دولت مكن دور تو آن بين كاستانت را يلام جود ا جان نيز خاكي در سوايت

کفتار در محامد شاهنشه جمان کز مدح اوست زینت دیباچهٔ هنر

ربان بکشای ای کلک سخن کوی سخن دارم چو آب زندگی مان شنانی کن سخن را جوي در جوي توي ياد روان بدوي زره بان

جو باجان اوفتد کرم تو داني

1-16-63: 100

بعيده على كس بسر افسر أنه بيدك رشداده مالشلاء به متسب به ن لب ن داشد بر الد ۱۵ د د د کسادن چنان ششیر او خاره نشین است! جواسكلاد جراكلير و جهال جوي كزان كنصل سواد چشم شاعان عبال جندان بران سجده نه ياب موش را فتم كرده تختان تساهم كرفته هرك هرك أن لرج إرمان وقاريتي سلكت بخاص كومسارا سخنا يماني تا ذات و يوني كرده زيونش له وها المال المال المال المال عدا معلما والشيور رهما دلالك aming Rich is as is like زمهر وكدن رأي ساز و عد رسوز جلالالدين الإيدوي خالت me lame ector where lets منضن المدين إلى جول الثاني بكدي ندارد ایستادی اد ددای

و کر انسر ببید سر آنه بید رشدلش عمن بده كشادش ن علشا به عالما ن السب به «ا كد كوه قاف إذاق داندانه سين است الميام أأيابهايش ردى در دري ميه شد خاك چون كحل سپاهان سواد چشم خود سودند بو خاک ارشته سررة فتنحص بتعليم بقير والدرت خود لاك بالالاك كد كؤلا قال حولي ران وقارست هم از طغواد خود كافي است نولهل قلم رانده سپيدي تا سياشي ديم پيشاني ازان فيروز نشته است جهلن بر خطبه فيروز شاعي بفدررزي چو لام خويش فيدروز حبايت بكش استم ارفطات بهایه با سریر عرشی هم سازی كه عمدته از نا شه بالمدي مساسل کی که ماند جاردانی

۱-۱،۴: از ۱-د: کشت 7 - 6 : كشت 7 - 6 : كشت

کشاده دست چون برا آسان میخ مانده از کمش دریا پر از جوش بعداهی گزک با بر خانه کرده زعداهی گزک با بر خانه کرده ند خود این زهره باشد گزک را پیش جهان از داد د دیگی باد محدور

گفتار در فردشی اقبال شه که بخت ببرید گردن همه اعداش سر بسر

چو دولت مرد را خواهد باغدی سری دولت مرد را خواهد باغدی سری دارد بخت بر میخ رای را بر بخت بر میخ رای داش دید مشتی دار دوست کردی بداندیش در به از درد بداندیش ایر کار است خواهد بوستانش بهای جون دهد دولت کلینش بیلی داند که سلتان جهاکیبر بهای داند که سلتان جهاکیبر بهای داند بهای از فتدیل پاک همه عالم بهیشش کشت هم پیشت به بیرام دار دون شه پی افشود دو حد بهرام را چون شه پی افشود بست در میدی که به بیشت

پدید آید نمان ارجملای بیدند کر بداره زآسان نیخ بیدند کر بداره زآسان نیخ بیدن بیوهی چی بخت با است اور شنجر کشد بره سر خویش هیده ره رشاه بیده خواش زدیا بر کشت انتشتریادهی زدیا بر کشت انتشتریادهی زدیت برچه سان کشت آسان گیر به سر هاد سران افتاند درا خاک چه سر هاد سران افتاند درا خاک که بر هرفهی کسی را تامد انتشت بدی بر دار در شیر کینه کش تاج اسید گور کرد و تاج شان برد که موی کم نشد زاندام آن شهر

حيادا داد و دين از دولاهي دور

كه موي بكسك از شالة ميش

प्राप्ति करा सुरी क्षीय देवर

والن كالمجوي غودرا درعلا غس يوشى

المنا المخبة در المناه درسها

۱ - د : از ۱ - د : جوشهی غود کرده

4-6:4

بدست بلدااهل الشند تسليم عياش باد در فرمان رواني چهاشد چا دفائع ازددات این است that less that the bear the smally dies be beginning thank يغلام دومين كرد أزيكي غرب چال فهروزيش د کولا زد راک ينتشع أول أو تيني ظفر تاك زعي فيووز سايلاني كه لا حرال كسي راكو دغد جان و جوا نيست سؤاوارست عو لس ديو هو كار وأي جوي لا الا حكم خداي الست ينوشش كرشدي أشركس جبالكيو يكي را كسماني صلحب قراني كرد Se tiplicar outs of a little de lament

گرای دشدن شود آناتی فم ایست ستیزاد چون نوان یا آسمان کرد نجودی شیدچکس محتال چ نخدیو ندهو مینم سزای یادشاهی است نیاید گار تا نمود سزارار فاید حکمت بیدچون روا نیست فایا بر حکمت بیدچون روا نیست بر آید چار نابته در خاک سر یک ایشرا التخد در خاک که در فیووز کوه فیورزه شد سلک که در فیووز کوه فیورزه شد سلک زدوم ایشود نوک ستان چوب و دوم ایشود نوک ستان چوب بهای از ترکی دشس بهر داخت غیار باد یا بو چهایی افشاند هزادان دیگوش در آستیون است هزادان دیگوش در آستیون است

كليد دار مك هفت اللهم

گفتار در جلوس شهنشه آ بتخت ملك کوز پای او سریر شهی گشت پایه ور

تحسشه ا بالا المان تحضت التحميم بمد المرايا لا همله م

۱-6: بدي ۱-1: ١٠٠٠ نيركي

٣- ادب دي: سه شلبه

كمر بستلاد و سر ير فيد الهاداد بالمحدث سر كشان هذت الليم باعراف جهال فرمان فرستاه نظر بو زير مستان أنجذال داشت بعداً ارائيشي نو بست دين را رعايت را لكبيل جهال كود مفالف کرچه میکرد از درون جوش زوري تيني داد اقليم را أب ر طالع در چندن وقت میارک مه الدر يرج شير و ١١١٠ع شير دنب در حوت بهر صدد خواعي وماديو ينفرمن يافتك داس لشسكته در حدل كيدال فراهم ليفذمنا يثيابه مثلغال مبايقي عرف دا مشتري نوكرده يايه جنان برجي يتير و چشمه معمور عطارك عم بجورا ملزلت كيو رجوزا چشمه خرشيد در اوج بالا چاشت با ندروني قال بجساد دومهن را مهومهن زوز

بكالتسيا ورمان ايستلاند هیمانیدند _(خ) بر خاکت تسلیم اساس خبله را نو کرد بلیاد ك تعوال شكو ال را يو زيان داشت نوازش پيش كرد اسل نمين را كرم دا يا سياست كامران كرد سياست بانك برمي زد كه خاموش بطال عدل داء اسلام را خواب دارالت إدالتك الميلا مل بتنضت شير بر شد شه بششير they are least they alway درو اورد دکشت خوشه ها راسي ge but alt , dellating ylan جه تبركي لامييان عشرب اين مول چل سخت بر له ماران فرو غالجال زنابى زعوة بطنيور ين الإن سمي څين الاي الاي الاي همه اور فلات زان چشمه در موج ز هنجه سه شصد و عشتاد و اد سال سيوم ساعت زروز عالم أفروزه

1-0:43

كسي كو پلىجە بىرا شهر آزمايد تو دوزج دان سزاي أن به شتي به دانست است آن نادان دي ا دا ي إعال فيد أيايد در تصور كما إجا نبجو همة خو ن ريزم جان بون كه افغان را سلانم فريتي داد كدازنوق مغل درخون زدم كاس جلان داندم بنفون خمم فوسان که صن در نونین و کرامان و بو جگد درافعل خانجو من كر له ديدلا است جه نرمي ديد إلى أن كلي بغت كه خد در جهان باشد جال درد يتلفي عدجون شيو او بواشفت غير غيد شاء رازان فلله نو which are lived e lead و هادوستان سپلعي چلد بي ديون and little years of collect and by cite in the set of the outly shull will by with

ميك ششدا بان لو با بالج to se de the line elice three كه دارد بيش دست أويز من پاي كه دوزج را چكونه كردد ال يد که کشتي شد روان اند رکوه جوده كه أمد كود ازان الغان بدياد بليزة يرجبي بستم اكاون طاس क रामक र एक करे प्रमण چه سان در بار کردم تا بدر بند ز درر آوازه آخر شنیده است ك دارد پيهي پيهن ديده سفت كه در ميدان من غيزه ازد كره دران تلدي د زان أشتتي كات is secially above to cel ce كد دره در نتابد پيش خورشيد رقل داداد حكمه را بتمكين که کم شد دوشکاي دو چرافهل مكر مير كثرة چهجوني بد عهد is liable to Un appare

ا - اد بادع: ملائد ۱ - د: که کرمان دادیر (هر) یک تیغ کرمان

4-0:h

ع: استعداد لشكر شد مهيا كالأبروب ريقيي ملعنسم ملك هرس دري هر مرد كو برداشت مايي بجاء ديد مدل سي الجابا مان ب دانه شد از كلج شاعي eily you divou dispers high it त्ता कर रियमिति स्टा कुल पेर عبر البلسان المداي با راي غيدا كره لمدي بنسايم أو تبيغ أبي لبودعي جوور لا يشت دالى دائمت رايش بمعلموت بون سو بر أسكل ي بست

Ziell et Linger

اواقليم بستدن ز بد انديش بد سير

क्यारि का स्क्रीत १९० क्रिश غور الدر سلماء با داس هم كار جرازو مرامج شد وهوة با ذلاك الله با مديم ما ساس راب وأأاء لكشه متله للأاء مد والم ې د نا د د او مادش دس

> वर्ष ते व्या प्रक्रिक प्राध्य چو كړه آمي و درياء آدعى زيار بديد خم شد چوبي علاي is an also excle li religio اروهام در الدائع متسايط الم فوادي ال از ال حشائي بخشد حشم ا يكبردشي لشكري جودي كبلا زولاد بالم المرابع الما المرابع المرابع كا إلى سوي عدم ييلك كودشي سؤاء من كه (الموادم سؤايش) که دانستني که چيزي در سرش هست

that imes inco

ترازد خراست شد كوني كه از تيو چو طارس بېشت و نندم و مار قراد را برأمد پاء از خاک سلالي يركزه تا يك نيوته بالا داران المال دران دورد مال ريدهم جوين شد برأسدن غراشيد فهروز

1-6: 40

1-16-62 : 6,000

سر يهال بابر النامة سايد چال پرچم سر اندر ابر در کرد ولتساع بمية الهالف مشه باللع نه مه بر خویشتن جانبید و نی خور اذال الجزة كه زه يو ماه تاكا هدي إلا أييز لا سر الإ أسمال الما سلال جيد فلك را زارة مي كره incole and be med ecqu لتي ديد أقتاب اصلا ومين را s class to my y them that رُ يورُتُها كَا، تُما أي طائمت ياية enter ing it lets my ale Leady that reduce the He خرش از اسله روایس یر آمد 246 Alb (25 halo dy (मार्ग काक् म्यूनि म्यून والديد الموارك والمشارية الميكية has the popular and tealling for one of the ball tomine رهل لأمرضت أر بر فيهاي

بيايي خود رواني شد كوه پايه ك جدد خود ال أب الداد كو مردايد انجم كرك سوراج كم أز عر نيوة خاري داشت بو سر خله بيدا شد الد يهاوي ماه ستارة چشم مي ره از ساليا علم يورد أن را چاره مي كړه درغت زر کل کرده است کوي كم أل جا يو زمين سايد جيين را (need by miles frames and seq ميال هي له يكش _{ليرم}ه يلاشا همه دمعل در پرست باستم باز میداد क सारी कर एक समित हारा सक نوازش درائلي زرين برأمد دوان شد أنتاب عالم أداي كله شده كرك أل علم المحاجي مسؤون يجيلن المعودة كرفة كاركاري inglish yet all easy is all late. مند از پر، او يي او ايين بلد مي بست. with he has hite

ا – ا و ب و ج : نشکست ۲ – د : همه لشکر همی شد سایه سایه ۳ – د : خویش

ز بيبر قها كه عاالي داشت پايه

وز النجا يك كشمل چون تهر بندود क्षानुरु क्षा अशिव च्या स च्या شهنشه در عناب شهزاده در پهش العرامي المثل مي الإلياء إلا تألك وسي الزمنزل عام يو ماه يو داشت مكامي يكدو در كار حشم كود يدين تراغيب شاء راقي مسكون १ स्था में भी प प्री سلاره در چنان کردی که بشنافت कर किसी कर कि प्रति स्थ ر يوجم دام ماهي ڏشت افلاک علاتشيغ رامو يو ال سائلة راياية سرأراز يس عناني كالدر عناني ياقب رعيغ أديمه بهد از ييش و از پس جود با چتر سيه ديدي فلک جفت راس کر چکر شیکوں داد باہی شيماشه لله چاكو أسمان كيو عداد الميار المايي المايي مي داد در در به ۱۹ باز این در ۱۸ برای در ای در ۱۸ برای در ۱۸ برای در ۱۸ برای در ای در ۱۸ برای در ۱۸ برای در ۱۸ برای در ۱۸ برای در ای المعلى عريكي چون كرد كوهي

بر اب رهب زد بر كرد ازال دود زجون و کنک " زان سو شد بتندسویل دو مدال اين عدي كرد أو أوان ييش نمن شد توزيش ا از قطع به كند چو مه منول به منول راه برداشت حشم دا واجنب داقي كزم كره ز دارالیک رایس بود بدری ونقش نعل ممصور در تساسل چنان کم شد که خود را جست کم یافت فلك را برج ابي نشت خاكي ر العالى حماء حماهي پشت شد خاك العمام (المبشي از يولاد بستنامد and click Blugger , ally them ing yelmin ling! by like down بسافا بالمحلفة بالمال ولايدا نسود اندر دل شب آفتایی بطل ابر خورشهنا جهال كمو क्स (१५५ मेको भ ५,3 भूरिय سائس مارند باشد کولا بیسائی وقتل ملتصال كرده شكرهي

1 - 0 : 4000

4-1:16-4-16

المال هو كم فرمال بي مدارا ملك فرمود كا غيران لتضهور the are not tompace stopp small که درچه از جلس کشتی بدکر و بیش المبري جست از ره خوبي و زشكي و بهر کشتگی می کرد تدبیر things my has reliable least himber to of it shall be a give كو صف يو كو كذات يي كراني يود then the block each chain يديد أت و غيل خيد أبها بي كرد ستالي پيدس نه دل مي توامني بلا يا خلق را ميد المد غو ساد त्यंत्र हैं एके र धर्म की प्रक the least the contract of the وذان خاسب عدوهم يواس اليه فريس أشيدته أمهين دويا ريدأمك militae ships of hip eggle have sugless of the

كذر جستكد بر سمت كدارا اللاف يكذانه اذ أب جون المور ر جرايها يك دو زراق شد پديدار كشيكش يييص الاوركشدوسوي خويص اللك أب نامد هيج كشكى غالط كارلام كه مي بكسست إلىجهو وكون الدان مني خالونه چون شوو المان سو اد المو إلى سومي خاشاك رازيغ ليوزأبي دوميان بود كزوكشتى كنفت وتيو تكدفت يتلام خويش اذان أب ردان كره والدكن خاست ازأبا السكادعي بدان نا ناسلد لشكر ز پيوند tel in the water on the ازآن خديات مررات شد معالمه المرائي جو الدر أب مهلاب حداب از آب لوای براب آمدا بوان أب أز هوا أبدى درا أرده ing his only he option

1 - 6: 4 1 - 6: 100 7 - 6: 0 = 13 112 0 = 13 16 10 10 =

۱۱-۵: اب (اب آب) ۱-ب و د: وهم قبل از خاشاك دارد ۱۲-۵: به

ز حيرت كشمت با خود حيله انديص بديد از پيش جول آل پيش دستى منعالف أو چه كيشهل أول جادان عذو أو يار پس بود و سياشهر عدومي شد گريزان زار سوي خوي د اس آهنگت د شدن کړه چون څيو شر دواي كره فارس بلكيش رأ دما شب خالي اشكو كش خهو يالبت صفائن داع بدما إلم بدء لبه was le water is the large ولكان چاك درك كرك الى كلا ورأ ي جنالب عدو زار جنابط سنشده عاد ايشال را به بكشش محدرم كره endeling whence my block چو با فتندی چعین دوساز کشتان عدو دا دست و پايي خود داده ياد ملاسفو راشياتها رائم دالمان و er leaders of title sciele دران او آب المكتفد خون باله كريدة موشاني چلد كيان خوي

که دارد پاري (يا کهرد سر خويش بهون رفست أز دماغهل غود پرستي والمايع سريم وأزا تسددا مالم كه شه پيش أمد و بكرنت رادهي הי לינון הני גליגולת גינים יינים En yake liable le lact im-mar وأل پس تاخت تاکیود وه را كه خصم از الب تيغ شاد رو تالمت لب أبه و راه چو يا له ا برداشت ز ای سالکی روان شد جانب کولا ين اي تا نشار شه تاوره **زور** وعيدت خواست درأب الكناد رخت دوم کره و ادور او حد کوم کوه بارا ، نتم شد را مومد مادند يفيدوزي ازال جا باز كشتمد يسا سركال بدست ويا در افتاد بت پيٽال اريمي جي ديين را شکيستند ز خين كردند ركين خاك بلناه وايشل آندي در لشكر أوتناه که گاهی کوه ا بشکالاند و که حوی

1 -- 6 : mg. 1 -- 6 : mg.

سوار قلب د زان غر سو سههکشر وكر در هر طرف شمشهر كهران وكر از نام تيكم نصرت أنار وكو كييكي ١١ ملك فوميل ديم كولي ٩ ed the text war the ed all attillated 1 de dels ما معالش به بها به به به بها يد پيش مان دو غاړي در غوا طائع time s_2 , (1 with -0.5) and let l_2 egylete an egles ele technic many to be de elle سياه شاعر او سوران چو آذر ويدي ميداد حدواب را ميرو ملقدا والشلالايا لفم رمالبر ملاي و الله بر الله و الله و الله عالمولي ووا بديم وشب و وشت سهله خاود مسالما يدار يي چاك أران سوجون بعيشم خويشنان شالا يما يي ايي ز غون خويشي برخاست برفكو رو ندادعي عيرج داي

رشارا مله جون كود أنش كدداند چند بودند از اميوال ماكا نصرت الا معظم سر درتدار كم بر علمنا إند پيني بطيوليا كالم خون ريزد سكالش نيزه بالإ يسوي ميسرة أخربكساء شاء ملك تطغيهم العطم قريبك uller ileas, we less معظم احديها ا راست انداز ملك فنفرة ا دول فرميل ده داد ملك معدود سر جاندارد ا كانى لني چندي زخويشي و از برادر ميارك باربك سيفاا جهاكير ارايش نصب وفتحش بالواغم طفر را زاسمال درخواست كردند تتمشمه لاي وال والد ومنت بتادي سوي دغمن كرد أهلك بديد أن شبخ چشمى را زبدا خوالا المامد براب أب وامعا أراست he if the time literal

1 - 6 : { 1 - 1 **:** 4 : 4

(٤) راي اها - ٣

بدار نيوركمان بر غبر تهمكين ميان أديد در خون تيني داران عد أن مدجى كه با خين بازمى خيورا र न्या रहाराच किए हेर्स्स دروي خاک دايا يي سير يوه ز عادوسناني و عادواي ا بدكيش ulerly, use troop i at men جو تعلى همله يو بدغواه خس بردء دار اشكار چوان بكار شش ال دور مالد بسا دایک که در باری جو مرعاش لاه جو تمغ الزاهر دوسو ير وري ولا داشت چان ده نعني روشن سريسر يون و سيده کيم چاکې باو مي کوه المالي أليه إلى خلجه والمن داعت الرجع لا كمر بون أب لا لاد منو رويه څکمنډو څون ريو مي رادت بياري پايكان ده باد كرهند اله اشكر جن در دريا لوهم أميك شروج يايكان بيش ساران

كمان رسكم و ياران يهدن زبالا بيلك خون ربز باران est stoles mean sto my. I tho كزرها سريس شد^ پر ز سرغا untime deal in decision we spo عزاري بيشتر كم شد كما بيش هي راندند خون جون أب در جوي مك ينضواه از البجا واز يس يره الزيلب باربك درييس مف رازد بطون شد بغون اذليغ غولياش سدر از هردر جانب روا کندداغت to at of or indigitable the وبالعل جاء إلى حال حول كره وبالهن كين سنض بالأسان داشت و لهكان تا يسر بود أب شمشير همي وقمت أب اليفي و ا الياءَ مهي رفمت مرجا الي بر ال بأل خرادان دذان أب دراي كردى برائيه مسلسل کشته همچون ایر باران

۱ - ا د ب د چ : دوه نداره ۱ - ۵ : ره ۲ - ۱ : آل نداره ۱ - ۵ : بر ۱ - ۵ : آز نداره ۵ - ا د ب : برد ۸ - ۵ : پر شد ۳ - ۵ : مندی ۱ - ۵ : بر کړه

بسوئي أب شديكسر فرد راند ولكه نز الكلككان سرافراز والمن المناه أصلما أولينا والما چو تيغي انشين بر زد شه شون رهم وميشاً وأ واسط إا مهر والإيا عار بودهي كه خاتان سهركمي بغ امرا درياي بس طونان ز پيش است كه درنم دا حساب وادسون است بشب می قامت کامی شام سانه روز بسوني ممنزلي خود كرده ألدنك و زان جائب عدد جان رشه بدرن شد أفاتي چون خرشيد تابان عدم أحد بالشغير أو خاك معرون چو شاه شرقي تليغي المدر ميالي كره فرضي از چاشتناه تا عايت شام تعشا والمها بها هيم سكلم واب شد الدر شخص اشمن الدخون الاذ غدنكي كال عدد را در جار رفت مهن ريا يا جرا جاء على رالتسها زهي باران سصح ازتير يرتاب

كنا يكسرهم لنغو اعم أوان مينا ماند علم بر پای کرد و شد سر انداز سواد شدوان رايس لكون كرد ميان اب شد مندوى شب غرق و اي آ تش انه شد پذيان ؤ خس پو کمي ز پس در می رسد چوبی کولا انش الرغوقه شدم برخاك فويش أست حسابم را قيامت دركسين است جراني ميسديم يك دم ميشورز دل ارجا رفته ركو مالده اي سلگ લાહ મનાહ માલા ધા મનાહ entily so see her existent جو كشك، دالدوي أأولا خون कार्य केरण रास्त्रीय केरण सारेरीक सेर ورا مد تيني را از رفتون آرام كه در تيني ران از آب بكذيب که پر سکلیں داش پرکان کند کیز slary upper e like esch be chan مه بمحمدة في الميش فالتسين فالميم كه بهد أنها زييكان قطرة أب

1 - 中: lites ex 手の コーロ: lite はか infe コーロ: infe コーロ: する

c - د : انصراعد

داهل أفتاد برجا زين چه أفلاد اؤين كردادكي دشمن خبر يافت اللائمي كرد شان در لشكر أذكاه نوازش کرد و غلمت داد و زرداه ريتسى ليمعد رال دران مدين درستي مئر بر نطع طاعت بار يابند سران لشکرش در بلد آناه عاران شش رفيق بال ن مشه ما رسيداند وجبين برخاب سوداد وابداء قراجها دو د:اري रु पत्र । न्याति हात برأن شد شه كه رجعت ساز كردد نبون أن زغرة رويه را كدار پيش exact of their (c) شد أو كنظر داناني قوي واي supering layer do explinaters, 218 تو دريا دوايمي و كولا بلياد المرجه چشم دولت دوريين است سمدار بديل بال المتنابل والمد عدد واكي تدان أن بايه دادن

بدل بردست مي زد كين چه افتاد كه زال كرداده اشكر روني بولافت كه اين ياداعي دارد طاعت شاء چو کردور اسپ و چون جوزا کمر داد بطعت ديد ازايسان ييش دستي بجان خبيشتن زنهار بابند که بر بلدند و بر شاعش رساند ed, to the time the table كلام كرده رأ پوزش لموداد المردي سرخ در لشكر نشائداً بدین سر راند فرجی بی مدارا بعشر سالالا دواس باز گردد رة أندر بيشة شيران كند بيهر suching ein sed lathy esecti تعدل کرد و ساکن کشت بر چای هم احددنش كشان أدد بدركة سبک سلکی اشاید کرد چون باد والمكن چشم بد هم در كمين است ك بايد باية غود را نكهداشت که پای راست بتواند نهادن

ا – ا و ب و ₅ : بعزامت ۲ – د : يكاند

دران شد تهر سري خصم بد چشم ed yes se had the dist فرض باز آمدند آن سست کیشان المان خزنابه كافتناد الدران خيال وذان سو قاب دشمن كشكه بيهوش شهص کړه از کړم در مرحمت خاص جو باز أسره زييم از فتن داشاد ندانستند او چون کیله خواهی كمال ايون بده هدكس داكه ذال دائد عدو را اندني با مد بندي ا و بست جو باز أمد سپاه اندر شغب بود حماران عد دعل برجاء بكذائمت التعضيم المهان المد أهيضا جو أتعل درميان خس در افتاد جو اين شان تعبيه ديد از كرانه امهر كول كيني شهر كهن خواة وسيد أي تعبيه دان يكدو بيتاب क्षा देव विकास का विक्रें के प्रस्त بيهاره يكدو حركم را طلب كرد

بزد بر ديدة خصم و نزد چشم دو اشكو خورد در يكديگر أنسوس كان شاء سهمي زه بر ايشان بأب أحد الأن أ أخون شان سيل ز غون خون بأب أوردة سرجوهي فتوحص فاتتحه خوان شد بر اخلاص cal li easy le felie ec ele در افتاهست تلها با سباعي ملك ليكي علال بر تافت أو شاه دران آب دران لپ لپ همد خست ر لشكر أب كوئي تا بلب بود ملك بر أوبتى خويش برداشت سه چاری کشت و تا پهچند بکردیکست eiling when of the time دوان كرد اسي خود را خانه خانه جد شديني دركسيل بود از كذر كاه بالين ناليمل بر لب أب بعيش مه ريم والشعلا بدها ذرد سرخ شان بدتن سلب كرن

۱ - ۵ : أن المنت ١ - ۵ : أنينفت ١ - ١ : ب: بنينوش

۵ - ا د ب دع : بست ۵ - ا د ب دع : آمدرزش

و ذان سو باز شد بد خواه دائنك بعزم أنعه ديكر دور شادان شه از هيمبوا بسوي لشكار آمد بالشا بدن فينف أمدا چو کاد شام خورشید جهانداب سهاهي کان ندي آمد بدنتر يكي راغين شد تيونب و فين ميل أب عادو چون سيه ميغ وَلَنْسَا مِنَا بِنُ مِنْ رَفِينَ رَائِمَةً سرالرا آب خليم يا كدر يوه سمست ريه مهشمة أدالا ربهض لسلك مد العال مد فوت علد لا يو مد العاد جوابيزة دست بالي كرك تا كيزا سلال از مغز چربي آن چالي کړد بند بيشه ليؤها لي مغز رويد will a the hos such w سان درا چشمها پر زور می شد كذيب از ده سپو ليو چگو خوار تراق تير در هر استخواني

در اب و خون ازال خونابه جلک بريزه غوں دشس بامدادان چو مد در غوله دوات در آمد يزه مه درميل خيمه خركاه ز کردون سوی مغرب شد علای تاب قلم شد زان هدم چاندين سيم سر يكي تا فرقي درا تيزاب شد غرق فين مُمشه از چشمهٔ ليغ سهر بر پشت ماهی کره سوراخ ز خواریزی سانها در جکر بود يلان را در كدر ياتوت مي بست كه سرعاي سرال مي شد ازال باز كفشنش لدوي تست بازوها بمناشخ كدول مد خصم داكرد آل سلال خوره ازال در استخوانها مغز جويد سلال يك چشم زد مد چشم مى زد درون ديدة كورا كور مي شد جواز صديرك كل يك سون خار بسختي مي کشيد از مغز جائي

١ - ٥ : بر ١ - ٥ : باتير ٣ - ١ : ٥ : ټيراب

۲ - د : سبود ۲ - ب وج و د : سفلهي ۲ - د سهه

ريم به شده سيده ما رعله والمه وال يس بي به بي طبال كوهي عدى سعداه رهوا، دا ابا سسا دا شه از ابرو کره را بند بکشاد همه لشكر بن تهفي ديول كشاهم الهره مهي فراغز در الهل المره ر شهر شد آخر شب اشکرش را ازال الشعبر كه دير كار كشعل كره سهم بكذائب عم برجا ميانيجي برادرا رامه شد چون کوني يي هال دوبي الحدرا يكي شد در ودالش بتخويشي كس بدن كاورت پييزند يدنبالم برذت از چاكران كس چو شوبي دييد آب را از نيځ پر ناپ نارش الأسام بر عيداني مي زن call one decrie to soy time me بدال تا اشعبق كبدد كنال كير بذويات كاله غواد شد حيلت الدوز مهشمش كشائه كشاته زيو شمشهو

که کوي بود از عالم برونعي چو اور ادر صور خال کرد عی ميشفر بن الماليا جال به بغشيد نوابش کرد و جال بخشهد و دل داد دوال شد سوئي شاء هنت ا قليم ز هر سبي عزاهز در جهال بود که شب در آخر آمد اخترش را عالم بهشلا راعلها بشدا رأ ويباز شد از چوپاله يكشب نايأنچي سبه در کشت بهر روی او خال itle tiles mall e bla مكر از خويش و پيموندش تالي چلد مكر از بلد لانفرا چلد نور بس برأ روايا عشم بدئر راي رويا ها دوی سال در عزیست لوتی میزد کے گار او بڑھ با خصم کوسی كا، ساز جانك دردا مي كامد ميه ध्यमी देशक हरमार प १६६ زجان غويمور باتى ماندكان سهر

ا ـ د: نزد با بغت ۲ - ا دع: بلدگانی ۳ - ا دب دع: اخترچوں ۲ - ا د ب د ج : اين بيدت نداره ٥ - د : اين بيدت نداره ٢ - ا د ب : هوني

خلاص او نبون آن سو که او رفت بسی پروانه کرد شدم میکرد بنجاد تینم دست راست برداشت نرین سان دستکیری کرد بسهاد که پاد آن دستکیری دستگیرش

کمندار در دسیدن اشکر بجون و کنگ پل بستن و گذشتن سلطان بجرو بر

جد سلطان جهال اسكاندر دعد دران شد سدی آب کذی جون باه در این خون باه در انجها عنه شد به به به به در انجها عنه شد اد به آمد ادی یکی کار در سب او بدون دگذی پیوست در از دایان کنگهی کشت دامل شما بصد امید می دران کدارا شما بصد امید می دنت سپه می خود از نفعل وغاا بر جو بر تلب عدد شد فارت اندیهی جو بر تلب عدد شد فارت اندیهی سپه خصم فارت کرده خان نبیه به بی خود بر آمد بانی کبیه

بسند رضنه ره برداشت از شهر بهبوداناء مقامی چندش افتاد سواد کنک را بکرفت نوش که بر شاهان پیشین بود دشوار بهاری هابر بر هر در پل بست بهاری هابر بر هر در پل بست رای شد عبرهٔ دریاشی حاصل که کرما کرم چوبی خبرشید می رفت که کرما کرم چوبی خبرشید می رفت هدی شد با آبایر تا بتابراً بهریمی عبیر کردی برآمد بوینمی عبیر کردی برآمد بوینمی عبیر کردی برآمد بوینمی عبیر کردی برآمد بوینمی بید خواهش از پیش مقابل خبرد با رایات ساهان تو اندون بود کهدی کهد

۱ - ۵ : این بهت اداره ۲ - ۵ : این بهت اداره ۳ - ۵ : کدارا شد

۲ - د : فضل خدا ۵ - بز پگیبر طوافي كرد تا عالم كشايد چو عالم را بنام درستان کرن بدان فتنع قوي شد شه قوي بشت رام المنتشد العل خواش بي سكواي بناحق جهائدا جدن سرانداخت نه ديد او بنديان كس تيغ بارى there destablish was smarte وبهر مصلمه عدا زان اسيران جنان در بندیل شامی در احد معقن البهن أعيشفدي لهانه يسرع مسلمانان بندي كفته را بار و علاد عوج، أسد زادة دو دست ورها إراضي سيلما إراجو بمرسم خسروان الماري بميار المدت ८ प्रीर क्लाप्टिस्ट स्थाउँ स्क्र شهم وا ديده كرد از مرد مي جفت يساوس فلس شد مي كند ت و مي بست مسلماني شد اسيو اييغي خوانخواو

كه تاه لرزة بلكهلوتي ود ايد عزيمت جانب هادوستان كره زمين يكسر چو تيغي ارو در مشت كه خوني را بهد ياداعي خوني كه بهر شرع داد اصنعاب غون را تضا يرحق بران باعل عمان باخت منر ار کرده خود الب غازي " که بهر شهرکی در شهر سای ا بره كزورة كرك جذبى أز أميران to at the Hiller of Inc مشخده راج والملك والرجر وهداء بساتا بمجاريضش جواعيسى كشت دمساؤ بزير پاي پيلال خوره بشكست ببنغشايش اسيرانوا طلب كرد سعادایدن زنه ملوک اذبار چمپ و راست ز دریا دست دادی تا کوه جود ۱۲۰ عدارك باد فتم اولم كفت د شهوي لا لشغفلش الا الها الرشاد و خوب عاندوان بر بسبت زاكار

ا - : سپاهت ۱ - ۱ : شهر سنان د : شهر شان ۳ - ۵ : تاخمت ۲ - ۵ : ۱ ۵ - ۱ : ازیمی

همان مالا صفرود ييوامن شهر نشد در شهر و رابت نصب ميداشت دوشيع أغر مالا محرم الما دري بريد ملزل تا بيك مالا رازلت بالا مازار المان المان سعامت (ا المان وزانجا سوي بالا كهترك الند يران سان مال دادش راي درانه بمالص کرد به زر سکالمن بسلطاني چو دارال كره دارات الرابع شده باز چتر اسمار کون ا यस स सेर्स्स तास्त्री स सेर جو شاء أبي جنگل ترسيماً بر كار كيا كالدر زميل جز خولش ام ليست هر ان شاخي كه شد بآدمي چنت بهر شاغی یکی کرند رالی برختي كز وهبن بهد أسمان خيز کسی کامد بدست از ورازهر بقطع جلك الدر هر كذر كاه

بسيدي" داد کام عيش دا بهر عداعات رالبان رهايي ديال عداك سوال شهر کشت از شه مکوم رابغه بالمارية كه أن خورشيد مي آمد بيالا ده پیکال در مغال بابستش افشاند عالم ال المحمد الله الم خالع که بر هر رانا واجب بود مناهل ستد زر بی مواسات از مواسات ذ بهر مال و مالص را۴ بكسهون (۱۶ واي او پيش خويش از زر سهر كرد جربل در عد البيتهي 15 افكند ذخون مبردم أذ وقواق كم ليست درختى شد كه وتواتش تولى كنت وريسي سان پذيه شار دادند عالي تراشيمنان از سر شانج را تيز سهیا سب بیدن که فرمنوند ا زچه سانش بنا ني ا به زناني بر داشت ا ز رالا

ا ـ د : جلكار ا ـ د : پلاه

4.6:40

7 - 6 : 123 met) 7 - 6 : 424 met) 7 - 6 : 444 met)

٧ - ٥ : شد

محدوم بودش اوجه در هغوا می در سوی ددیمان هوش میداشت در از مدار به ابزا، چاک می جست از پین مو بفرد نضدو با اندیمان وزان چانب محمد شاه^{۱۱} تر دست دران مجلس دد دل از دست میونت دران مجلس دد دل از دست میونت دران مجلس دا از دست میونت همه ماه مغو زیمان بسر شد

گفتار در عطیه سلطان شاه را از دور باش والا داز چترهای زر

چو طالع پلجشده (ا توي كشت پيار عام شه بر تخت بنشست ست فرزند" كړامي را بعم ناز در شه را خاص كرد از مهر جوئي در جانب درر باشي زر فشان داك در خامت داك غرق كو هر ناب بيات هر دو سررر قلدار زر بيات هر دو سررر قلدار زر

ربیع اولین را دونه بکشتا ا به با ب کله داری کسر بست ز را ه تربیت شد کار پرداز دو چتر لعلی با صد سرج روئی علمها ای خلیمت واشان داد ممال کرد انجم را بمهتاب در سر از فرق مه بخشت یکسر ز به رخاصگان هر دو شه رفت

Di Redo yea light of Unix ineque

مث باء ديئر أيين دئر شد

كم أمد عوشياري مست مي وفت

همي كرد از نواش عتال وا مست

سلطن مي كلمت ز اوصاف كريمانياه

نبارشهاء راتا راك من جست

سفن را چين کهر در کوش ميداشت

ولي خالي نبود از نعست اي

۱ - د : سنر ۲ - ا د ب : این بیت ندارد ۳ - اوب: اين بيد عندارد ۲۲ - ر: خو

سعرك رايت خوشيد بايد شباشب باز بدریدند ره را زبس جليش زمين دا سرنئين كره مهودك شك يعزم (8 (3;4) چو اشکار مستعد پيوستا يا شاه بداراً تا مستدد كردد سياهش رال جا شد بجددار" عدل تاب نحسکیں کوچ کز سیري روان کرد ز بهر قبلع هم شد تيبين تيب ديس أن شه بدولت كوج فرموه ماوك مملكت هو كس كم و ييش چو شد يكونك أن هر سد يكانه مياسة علث وملا ; علم شاء تسايم कीन देहरसिंग हैर्स्स मार्थ रहिता हर करिय ime desired i see delile مكالي خامتني از او و ياتون چو کرانی دو کوهې څد مييا در خال ا در دردهٔ یک شمع بردند زعور توسلماني داك خوش كام چال راکاین شد از خامت جهانی

the letter when كه ديو الخلام ألى منزل سيه را دو مثبل سر بريواني^{ن ي}دون كره جويدة وأندة قاب إبي حسابش alay) of merallman the old to 11 like ogaz, china china مقامي چلا كرد الدر اب أب ويو الهوايت اللها المعالي كوه eflebreek" his fall selflet غيارشي سومه دو چشم فلك ، دود شاري كرد در اندازه خورشي ر رکوبل خامت و اردی اشاله بنعان خدر ركوالدين براييم incole leta blan als न्यादर हार्ड कुरा, थी, वर प्रविधि كه عبر دري خياري را بهن قوت الظر در در سفوم كرد دريا جراغ أسا سرافراءي نمونان بواة أر كاسنة سم كيبتي أشام er ind, related blusting

1 - د : مصرعه دوم مصرعه اول است ۲ - ۱ : دو دیده ۳ - ۱ و ب : دول ۲ – ۵: شد چست ۱۰ – ۱ و ب: کولکون - ۱۰: بسکون ۱۰ – ۱۰: تار نور

cells to which spices حرايين تا در رسيد الأبدال شد تلك i alle data e liter as al مدوار بازگیه می شد در اطراف چلال بلياد کارش در ديا رفت ه الله الله الله الله المناولا للمسو برأمه خلجر رخشان زعر ارى دو هفته در کیستان قطعی از رالا وعمي دار قبر دو سو کولا سدافراز زشيران در زمبني أفتنك چاندان عمه ود شه شكاري شيو مي كره برياسال سركب عوامت شدايان دسي کو تشلامش والي آب ماقشي وران پرسی صد شکر بار آب در زا دل تشك ربي ابي اماني يادت و الباخوش كد الر هر چه بيدوره तीरु एकच्य का यहाँ क्यांत्री سپلهي را که دريا ناوره تاب وميني خشك و در وي هيئ كا هي وزألته ممنال أأدر بيوعال! بود

سوارى جند را بدر زبان كيو اجلاين ماله ما تاء چارا نرسك يكي اوارة ديكر بردة مي شد לינטה כור<u>ה</u> לאה טוש ט טוש ک، ذره ذره کشت و در هوا وقت بالأراج علفداران اشكر در أمد شارت تركال لهر سوء ك، كا در حد رائة بمهور شد شاة ક્રીક સ્થ વાક્ચા<u>ા</u> છૂલી که پانهان شد زمین در چانگ و دادان ز مغز شدر شاهین سیر می کرد براد می راجت جوری باد بیابال and cloic in the Wild ر بهر تشانال مي رفت باشه که آب زندی در جولی چال یامت عمه خاتي آب خوره و خوشي بياسود محيطي رأز هو چه كړك سايل دو سه جه کې تواند داد نص اب البسته دو كل ال خشكي كياليي كه خلق از تشنكي بستند دهال بود

٢- ١: تابه جهار

1-1: 975 ==

دكر از رزم سازان كزيدة ملک خورم وکیلدر یل رزم واأنجا لأمؤك فرموك لا شد ان قال انفستين را قوي داشت رسيدند و خبر بر شاء بردند نشد دایال ان جمعی پریشان سوار شاه چون فتنع چلان يانت كريزان شد دكر شدد بالبوء المودان أن خسل را دست بردي يشك مستاني جبل جابك براشعت بها بيلك ركته أو تني بركشادنه والإقال بيو إهر ألوه مي خوره ير أن رأوت كه مي أمد به بيكار چو شست ترک در کشتری دراوی क्रेसम् । सर्गित क्षेत्र पर्गाति ويس تكدي كه مي والداد وهواو حرون كولا مي رفتك يويان دوان كوداند البركشها پير او اليام كري نامي بهادر شهسواري

سههکش دانشدد کار دیده دران نديير شد لشكر كمل عزم عزار از دال شكافان جكر درز للودار فالوحي فازة يلداشك حساب رفتده از سرمي شمروند كه الندك يوه بسيلون اؤيشار برزدي جائب لشكر عنال نامت برفتني كرت رو در پشتله كړه کہ آن گر رہی شال دیدی بدرمي تانی عنداد عدد بر زمیل خدت دران رغان اجل را در کشادند بالمدي " مار ! مار ! ٢٠٠٠ آوازًا ميكوه بعيد اوادن مي كشت بيناد سواري يانصد از شدد برامد كما يو هو كوه جهايس ريخت بارأن و دروي دروسه مي شاد دروس دروس و جو بازی کوهساری صید جویاں के केर फिल्ली में को ने किन्निमें يرون زه نويجي يا چله ياري

١ - ٥ : مصرعه دوم مصرعه اول است ٢ - ١ : چکونه ٣ - ١ : آغاز ۲ - ۱ : ز ۵ - ب : جامل : د حنساب رفته را از سر شمر دغد کہی در مالوہ کشتما ایان کھر دایور و سخت کوش و کار دیده الرجه بود راب جل هزارش عللب فرمين كرن ساعيفين الما را عدى زد دست و باي پيد ازال كاد غيرشد راي را زال جنبش نيز بكوه أن زلزله كز لشكر التلاد بيك جنبش رسيدند اندرال كولا ر لشكر بول تا جهايي دو فرسائك برا آذین بیزک رانداد در پیش حاكم الشكل همك ميران دكر آن كو پيشت زين مف آراست فار مير شور احدد كه آذر ely manyle mysteller it the دير احدد كه سرجاندار" والاست دار فراي بهيدي و يلازك دكر أعطم قريبيا خصم فرسلي دار عازي ماك الله كر صد كلد كارا

لئي در كبجرات الكلاء نخجيه نبرك عذوان بسيار ديده اريشل سايمني بد مود لايش in aire, thu ter lake o d درال دم دست و پا کم کرد یکهار خلاص خويشتن را حيان الكيوز ازامجا عدى در جهاين در انداد شدان أندر درة يكسر بالبوة دای کوشش گزان بود و دوه ملک جايدت تندا كرده يو بدائديمي بتيد أز پشت دشن مهرة چيده المني ٥٥ مف عمن أغربك راست स् विकार र इक्टी क्ला सिर sec 引 24.46 " 8 22 (2) (44.11.11 بدست راست شه را بازدى راست ركى لبد بالقدا "رابان بيما ملك تعلقتكين لشكر أراي المندش يكي نارد بكشار

ا- بروع: كز صد كلهار ۲- د: به

1 - 6 : 20 7 - 6 : 20 7 - 6 : ladae

٥ - ٥ : صد ٢ - ٥ : از ينها

٧ - ٥ و و كرده

کڑا دار خون زیس اعلس که بلسون سكاسطمه زيهنان خطرناك الم أول البوة شد كاك تحطاي چول بكرشت ال اره كروك و پهر جود در دی نیور جل فر سلی می وفت يكي تهر ال أن المر مل فيه ماه with the state of الماريم فيد كز مال شد كذارا بدون زد کرئس خواهن بهدواز يزك داواني لشكر ليبو در شست الران حاله كه أن شمشهر باران چو ايد چنك كرك الدر تغايمي يو الر سر إله لا جلك " چلال کو ڈی کو بھٹ آل کھی کوٹ سفر روال كردانه از جوايي بالعنجيل سواري دلا عزار از راوت جنگ يرون زاد ساهني اشكر طاب كرد سواري کل بود در خورد پيكاد بعدوانك داي و در دم داء فرمان

ذ اطلس دامن کولا محدنی پود سكاف دسخيه و خون مي يويه مله دا که می کره از کرم حقات بهالی که از خون شاخ مرجان شد نکی تیو 400 6 my 6 60 1 40 000 600 600 دگر تیر ای گره در رنت و بکشاد که از هر ديده مي بكارشت ررشن كه در سختور كذشت از سلك خارا عزار اذداز شد تهر يك انداز ينجستك أز كميل چان شير سرمست بازان منتسهها زار نه از سرياد ماند ني زيايمي كه گرفش ار مكهن نلدود دادان بهاي ساول وول در بيشة شيو چو صف مور در جوالکه پیل بعوشهل راست شد بأ أن كؤ آهنك بغومًا روز روشن رأ جوه شب كرك the to man a deriment to كه دود أحد يكن تدبيه دومان

1-0:60

1 - 6 : 46 7 - 6 : 69 ە - (: در 4 - د : ت∯ر

الم الم على المروسة إن

وزين جأنب يزك دارأن منصور ز جهاین بر فراد کوه بر رفت شباشب دا ي بد بيرون شد از جاي خورشي در شعه جهاين در افتداد ز هادر رؤست بعضي مرن خسانا، جوك أدا چشم أخمي دازا يكسخس لكشت الدامة أز لزكان سوادي مكر بعضي بيستني تن لهاداد در داد سر دشدن هدي زاد لدغي سرزن بههر زخمي ك، زد نيغي سرانداز کشیده تیغ هر توکی که بشنافت Le Tab I; East 2. (tog hambe کریوال شد سوار شدد از پیش جو ميدان للك شد بالمر بلارره راعهد الماع بالتحصر بين بالمعسدش الاسمج علموال دا ياس جال بهن كلمو لألم مي رست أو جه و رأست

يد بيضا نموده اندرال طور بالمهمية والمهمية در icitla, and aices, ic زعيب غاق درا يكديكر التلاه بسان اعوى از يموز زبهر چشم او را خم شد بس مكر مبدراج شديك خاصه الاري عدام حكم را كرون فهاداله عزاران راوات کاری بیفتناد الداراني سر إلك من رفت دشمن سر عادر برخم تيغ شد باز سر شانی مری بشانت چدال كز دشت اهو دينجة شهو برون جستند شيران از كمفن يفطن درامد ساعنی را سیله در کرد که باران سخت بهد و نحانه از کل ابيك بيد ارزة در جهال بيد رسوري سرخ كل عد رويد مي خاست

١ - ب و پ : جال ١ - پ : فول

7-6: 4hm

٥ - ٥: ٣٥

۲-6:4

٧ - ٥ : (أهم بهرول جست

سپاه بيتيا سهل وزانجا مركب اقبال شادان الجيشل هريكي از خلعت خاص يدان أرندتان بسيار زر داد غذايم چوں محل عرض شه ياذت المار راوتان دست بست ذاييزي جلس اليفي علمدي ساز الإشكاء بسكما سر هاي الإيداد مدال بود آنچه بود آورده خويس عادالها أرخ سابقص بالميس <u>रुवार</u> गृह रिकारिट हि स्हित

ecting 20 ceims icides I dar

مديدة بوات كوا قلم جازي كشيدة بده ميرس كاريمي از نقش چينې اللف سائد إ الخالف بعتله چه بيند بوستاني رسته از ساك فرود أمد بكلوت كالله راي سيوم روز أفتداب عالم أذروز

> دو مانال بود بر آب بناسمی دران شد سدی جهایی با مدادان مياني مني گوهو کشت غواص بران أرده قم كره و دكر داد نشاطي در فعير براي ده يوانت دی از شدشدر دیل از سهم خسته زجلس لنيغ اسيال سرامراز زجوشابيلي از پيتان دري**ده** همة أوردة (أبردند درييشي inthe lighter make squa bloke يسيدرزي دران كردان ير شاه

گفتار در گرقتن جهاين بدون قتح

قلم در صورات ماني کشيده اه تصور كم شدة در نقش بيدلي esmity air eliel Imael دو حدول زلامل خويص آولك" كه بوه از سر بلغدي أسمان ساي درون جهاين أمد نيمة روز

ش- ئە ئە ئە : ، ئ 1-0:408 1-0:0

0-0:5 4-661:15:50

1-6:06

سلاون عود كز اتش در اذروغت هر أن چوبي كه جامت را ستون بون يهد الدر فكلاء لا الشين سوز للذد از هر كف دستي چنان جست حشم در گوشی از هر سو برآمد بتاديدن فلا در حلقه حصر وعمه تر داد فرمان شاء آفاقي شه مشرق در آمد تینی در دست چو روز دیار از بتنفانه زیل حشد والما به والد الدر لبي والا نظر در ندر بتتي بيخار مي مادد وتيشه روي سلك أن لقش ديده رهالد رکند از مایا داغبتنا به درانسجا راد بنارکشت چهن کرد غوش أحد شاه را آل قصر داعمل عمه کالواعده ; کالولا همه بگردون خشت سرش باز خورده تم أن فيعاد را در دل كذشتي کے دیوار او آلیک کردار ر سکے، آراست، صدا پیکار روم

دماغ غازيان را عود مي سبضت عبا اعد زاء دواء دود أعاما حشا جزاء داياء حشوا كم بالي تلمه شد اد چون كان دست كه بذياء متين باطين در آمد عمار جهاني و بقضانه و قصر كله معراب بكال از بت شوه على شب علاد اسب را خروه بشكست بعل زر فرد رفتند در سلگ بيك اظارة بس كرك و بكذشت ا حيوت دراي در ديبار مي ماند كزال ماندة قام دا سر بريدة ر طرز سيم و زر بسكه طرازش كذر در قبله لاه بهرمين كرد وماني دائمت ألبجا وقت را خوش شعه چېدهل زعياد ناب سياده ز سولان آسمان را سبز کردنه داش را نصر شيرين تامغ كشتى أذ عكس مولم نتش ديوار بدان كونه كه نتوان ساخت از موم

1 – د : هر ۲ – د : برهمن ۳ - ۷ : حسرت ۲ - : پشن

دكره فرزانه سرجاندار متصود يكي خورم ملك فيدرزي؟ الناد دو لشكر با دو لشكر كهي درون داند وذال يس جول زكار به بهر داخت که چوبی در دار دوات باز رانند شكست أن هر يكي را دست يا خورد در آن شد كرشعى سلطان فازي थर रावित भन्न देव रावित्र क्षर म्या सव بتال بشكست و در حفرت روان كره همه بت بانک مي زد از نهاني زهر بتنطائة مي أمد أواز بت سلکين جلال بشکست بر بخي کہی او بہ جدا می کون زیوند عماكس بهر فارت حدايه مي توغت همه كس كلج بيء التجي همي ياذ ت دران يغما كد از اندازه شد بهمل عمي أمد برون أز بييل بالا جلال کابيده شد بلياد جهايي چلال قصری کشید ۲ سر بانلان

که در کوشعی ز دریا بر کلده درد كم اشكر كش هدو بهد اراييل بار كما أب تيني الديمان جواي خون دالمد سهد بر بست پرستال کرم تر تاضت بنانها بر در مستجد رسانات براكارا بلسمت جمله بسهرك كه سازه تشل أنرا چاره سازي والى هر يك هزار و چنده مي بود लि र ६७ मेर इस १५० सि रेस كال دال الملك وا العنسما لا كه أن محمد فاري " إلاه شد بار كه سلكش سرمة شك بر كوري رأي كال يوم الباد مي الداهي الماد شم عازي بت و بتلفانه مي سوغت بدعو بهوانة للنجي همي يائت الوايكم شد بزار بسيار درويش کالا ، فتحن ، المثل دلمخ د دارد دلا रेक दूर केट रिकार, कीय हिं दर्श पूर्व دالف به فاطيده در شاك

1-1: amer

1 - 6 : 40-60 7 - 6 : 40 40

٥ - د: اين بهت ندارد

7 - (: ep(((

والنجا ناميل شد بر دكر سوي درال ملول و نصرت نول بر دست र क्रीफ़्त पर नावी रेस्ज रेस्टर جو پر شد خيل و فارس کاه خالي سرارش بردة چندان كردة غارت درال باغ خزال ناديده زد دست كروهي يائمت أز ولا دور مالدة چو شد زاب کلوار آن سو دو فرسلک بصد ماله در تاخت جوشل كدا را بون فتنع مازلارش eily me elie me spiele me day ملك چون تلك ديد از برديل راه غليمت شد ستور و بولاه چلدان سيم يو پشته ير مي شد بهر سوي ماري کوه در شد کرم چوں برق ماک خودم رئاب آب سوی خوش کرد كسى پيلوند أل سر وشك دويائدت جود سوان سر درون کرده بهلنجار و ا جهائين جسمي او كدار انبوه

مبلك باربك أن مهر كيورجوي فرستاد و بسلطان باز پهوست سهه بر آب چينل باز خورده بدال كالت بشه ييوست كالى که در تحریر آل کم شد عبارت دير رشنه چو کل راي عمي بست i illy other owner office مران دشت فراج وأزوا تلك للمهام سمعند راشيه سحس به ده و اب چنبل و اب کلوارش ده بيشت باد يا چون كوه أنص بدردا برد پیش آمد بدرگه که ناید در شمار هوشمدان المول مي أمد أو هو يشكم عد ووي كنه نيغ كود را در غيل كلد غيق زمين از نعل اسهان بارکش کره بشه دامن بدندان كرد و بشتاذت steel the e cloubble Equit ىبنىبى يالىن زيو دامي كوتا

1 - د : درفر سککے رجها ين جسم انموس ٢ - ١ : كر از ٢ - د : سر كشته م - د : مد كال

4-6:41

بارج دولت آمد شاد فهروز چو لشكر فوج فوج افتتات در راه تصرف درعلان خلق بكذاشت بزائل را اجانت كرد از پيش ما الله و المعلم الله و الله شهلشه ميل ميل أنستنه مي والد برراي رفت يك ميلي بتنعيبيل رابع العالم بحشا عش رالت ece where out it has a lect دگر سو رازد ال اشكر كذد سهر بكرد أن نواحي تاختن برد كشهدة زين بهشت بان يا تنك المران ساعت له عزم افتلا او دا روان شد همنهو خورشهد فررزان

کفتار در درامدن شه بدار ملك واراستن بيرج شرف منزل قمر

بدوامت روز شلبه چاشتاهار سهوم روز جماد آخر از فال بجوزا زهره و مریخ و خورشید بسرهای مشعری کشته مهیا درون دار ممک آ مد چو شامان همان درز جاوس از اولهن سال همانتجا تهر در برجهس و ناهید زخی در ثور نزدیک تریا حسابى داشت زال صف طفر ناك علم ابر و حشم بي حدجو باران همان دعلی که دریا ش**د کنار**شی بصدورا مرج خلجر أنجلل جست زأريدن خاك برك بيدمي كشت اذال مندشراً كا بود اندر دكامل inger delas il as amie برايور چتور شاه چونځ موکب فرراغ چار چتر از ماه بكانشت عمي لوافع بر جودي زيانه ١ رصق رايت فهزوز بتغتيل الهيكل هر يكي جون پارهٔ كره شو بھٹل کد از جل داشت ساید استرالفيل والنظار فالو دوال شد پوک پيلي سر مست ر حمدی راند با نشکر که مهر اسد در علانع دهم در اسد ماه فاسيد در دايو د إلايو سليله داس

سوال شهد در هر تنخله خاک أمعل در من دريا از سوارال همه بر روي آب آمد سوارش که بلد سهري از سيراب شد پست۸ الاجه خاك فرهي داهمت از خصت نسي آمد فيامت در حسابه جو بروي جوي جو جوزا زده مف جو نور ميمدرم در آخر شب زهبيك أسال راسرهمي كشت چلانک آدهی کشده از نې زېلانه :سطوي شد قطاري از درختا<u>ل</u> سر خرطوم بهذي سارة كوة ددان شد پوششي با پيليايه اقعم الحشر سيز سالبيدال سفال خاک در ته خوره بشست مين شهوا بر نيحك شهر to it his the the thick will also كسي اخترارا داشتما ياسي

۱-۱: دختران را دشنه ۲-د: زده

مالمة: ١٠٠١ ما

1-6: 40

۵ - (: کلاد ۲ - (: حشری ۷ - د : بست

۸ - ۱ و ۷ : که بکدی ازشرابیمشقشنهست

ز هر یامی عروسال دیر نظاره همي رفت آفتاب سر فراؤل بهوا مم ني نواني ic Smacs دن خم پشت چلبر باز دباب از کوشمال دست باليتسأ زهرا موجلك دامي شد مغلي نفسة نو يو دبيشم أشعانه را خواندند در خويش کرشته کرده در مر پیچ در پیچ بزخمه خون بي اندازه كرده المان نعمة أن أل بالما سر مست در آسد زهوه تا گردد رسمل روب بيرده با قلک همرازي داشت علما كرمم كه در غود از عاو ديد چال بدقيه را زيير زحه پيش ذ أرايه همه شهر از همه راة بدين أيين كه درات رعبر أمد و المراد مريده حرز يهدأ كرت تا دور ر سم ديراً كاسه شد صحي زميل كم رخ شه ديد کاييل كرده پاره حزارة كوم كوعة درك سأزال بالملام أوا دم در كشيده رس از چلک و چلبر باز از دف جو طفل چولا أو كاف بفرياد فهوك أدرك مرغال هوا را به: رود آب حيوال در کشيده بس از نوک مؤه راندند از پیش انبودة أو مياني م دكر عيج بدال خول رنگ ناخون تازه كرده بنفول النا جوالال زخمه در دست شد أندر باي رقاصلي لكد كوب كه ديو شو پيردة اهيت بازاي داشت كه دورانص در احد چون فروديد که سر میکشتش از زیبالیمی خویش عروسي جلوة كر بهن ازيئي شاه شه از دروازه دولت در آمد شمى زد موج دست راست درجود ذ يبود دامن كولا بهايور" ميم پر کرد خاک از کاسة سم

۱ - ۵: '۵, نداره ۲ - ا د ۷: هم 7-6: 12 4 4 468

المعمه دالف لشاب سمفي بمزار شهلشه كاب عيدوانهل بدجام است خلاب از تشلكي در خاك چويلد بود تا تشنه او كوثر علال تاب عمل ناني كه در ډري څورد مرد جو أمهزش بنا شد از يس ديو حلوت وعلى را بعد از جدانهست نه چشم از رو جدا تا دير مي شد جدا افتاد کال از هم پس از ديد بالمو بدس گاه خون نام چيز مي رائمت بهر در نويتي زد نويتني عام ت سب المه بده مل ده به مدا جست نازال عادي نوازال بهرج خويش رجمت ساز كشتكد يوركان باشكوه خامت خاص فرود أحد شه أندر قصر شادان چلال فرش (مهل جوهر نشهل كشت لالشاعرة بحقة لآلام لاسك طفق بر دست هر سو تاچداری

غم دوری ز نزدیخی اد دور ز وصل دولته باده بكم است بسيري زآب حهوان دست شويذد بأ سنا عمالك يقستسم ك نباشد لذك كامي أزأل خورد بزولى دل شود از دوستنال سهر شب رونق فزائي روشكا نيست نه دار از ديد ديدن سهر مي شد عمى ديدند الى يك دكر سهر ت في يوم پين لومله ل لندر لشر بهر خانه دمعل ببردند بر بام تحسلش _{بو} له ۱۵ ساله دا تحشي دا بدء جانب رال كردند تازال عددشة إلى أ منش *بعائمها*لس اعلاني بالمدير يتالم والمالي چو مه در برج تابت بامدادان كم ششت بغله العل الشهل كشت i by space into Tyles of els همي اقشا ند پايهي را نكاري

۱ - (: سغری ۲ - د : خواټ

کفتار در تنمه این حال و حال خویش کفتن به سمع فرخ خاقان نامور

به بهش و کم ندارم خامه دا راج درين مورت كه نقهل ديدة كشتست بعين أنهلته دا يا ان دو دوني دروغ نظم اكرچه زيب حرفست عام وا هم نشد وغبت دوين خواست دلی چوں در دروغ اندیشه بستم وياعت إدوري بستم كالش ياها من الان المما را كردم سر الحاد بسى تاريخ پيشيل داشتم پيش ذرل برورم الحق باني وطب خيز طرازی بستم این نقش مهیں را سفي را از هذر آوازه دادم بدال شد خاطرم كز عليع طريع أحد مرا كيل نكته ياك چو من در در فشانی کشته ام خاعی ulu Highligg ญ لأراء المكرا خورشهد رايا

خيال ديده را كردم درق سلي نمودارش بنچشم من كذشت است که چون شد روشناس از راست کری ولهكن راستي كار كه دول كل أنم لا يولة وأست درآمد راستري بكرفت دستم کابی نیود کرینی در کذارش كاري خامه را كردم كرة باز در انبط بیش و کم دیدم زحد بیش न्तात भन्ने ता येत्वन श्रीयद्वा كه نو كرد أفريلش أفرين را قلم دا نسيتي هم تارة عادم دربي ديداجه بلدم نقش ديبا راط به وهنا والسب مدام راله ر مدح شه بدريا كشته غواص دو جانب فلام و فيررزي بيكسال لولشا عود كشايا

ا - د : کړه پاز ۱ - ا د ب د چ : هسکم نه حد سال از مثل پانمد شود مرف ﴿ تو باتی ماں که در دروان نانی ولى أن بكم من كز يودة جست است ازان در زندگی مهمون بود قال بهاداش چلين خدمت كرم شاء درايه ول فيلف يا ل مدارك من اين نامه كه نو كردم جاليل ناوتر یادگاری در زمانه جو بيووں زين ورتي دارم شياري كياعي در عمه ردي زميل نيست سخس النه رودليلا سسياا الالم سه ديکر زنده شد چون عماء را نام دوم چون نیست عالم را قراری المعسم ألك از لل كوي درين والا سه چهزم بود مقصود ازدري كذب أميدي دارم از حضرات نهاني بالماديع النيمة در سك عدد بود يد أدرم جو درديس بريدهي و لاه فلحمل مي إلى جام كراله حروسي كودميل سر بودة بو ماة الل کلمجی که بود از راستی پر

بقا نو باشدت هر دوز ازیی جرف بود زيس نامه نامت جارداني تلق بر جلوة جاويد بسته است چو مردم عركزم نايد بدنيا<u>ل</u> دعد مد كلج أل سربولة بر ملة دايس دايه بيا ت سايف اذان بستم بغتراك جلاهر سفن شد کل بطند جاودانه ببايد ماندا اين جا ياداري كه أنوا تلد بالدي لم كمين نيست كه از دزدال درو ايس بود رغت miles their the بيايد برترار اين تكتم باري يهجل أوم سيلس نعمت شاه كزال هرسه شوم بالنه فلك جفت كه م تلمول أيد انبيا إين حماني زعجوات سال بر ششمد نود بود رهلي إخأ دوم عشو جماد له مكاع الكلوهي نام كردم مرأي دستبوس مصدرت شاء دريي درج نو آليل زيمكم در

بناواندی کو پائی شد ا امده مصبود بداست ان پدار و کسی پدار بازش متهشت شد ا که پاک مبرف سخی سلمی مبراد مین نه آنست اندردی راز جود مین از پدارد دواست نه ام دور جود مین از پدارد دواست نه ام دور دان ران کردم آن کوهر فشایی دای ران کردم آن کوهر فشایی دیارک بانست آن فرغلانه پرکار بهر سر کاروی در تهغ در مشت بهر سر کاروی در تهغ در مشت زمانه بر مراد د بخت یارب زمانه بر مراد د بخت یارب

بدوان پهل باري مله فرمود بدون شدامه آنكه يادگارش بزديك غرد بهتر ز مد كليج بديك غريمي را سابم نواساز كه بدك غويمي را سابم نواساز كيم ماند چواغ بعضه بي نور كله قدر غدمت غسره بداني بدان تر ازال فتصهعت بركار مبارك تر ازال فتصه به از بره هلا را دري باد و غصم را شست مبارد هد دره عالم در كذاب

1-6:00



<u>اشاره</u> باسسا البغال

المحمد	4
مبلوک بارېک	44.6
سى _ك مىرى	11,11
ک رچ ی تاع	46
قراجه	A (
ن المعلمة المعارضة ا	41,14
الخار (۱۸۱۰)	41
عادالدين	11
سلالمريخ	k v
ساعلي (ساعلين)	V. 4, 6.4. V
((3))	
रटेलीएक्स भ्रायक	٥١
خورم ملك	44.44.44
HALIUA ELS	A.A.
-	4,4.4
# plzeci	4.4
the lesson	اد
الب فازي	11
سالهواء والمدا	44,16
والغ سللارا	14,14,6
Lanc (-412%)	V.A
land (my filely)	٧.4
اعد چې	د.ه. الد
14th	V 4

لدلم

مراجب

كوتوال نابة

27

el q

سردوتدار

سرجاندار

(2

(lew

90

68 +J33

בנו אמט

لتدعلف

ال معاف

حاجب

حاندار با

ካየነንግ

اغربك

سهما

÷X

2

mengh	(سر جاندار)
مهمي	(غازي)
مالاسار	

भक्त देश कुम्पित

لملد 91 41,01,44 44,14

4 41,14 +1 +1

الد

٧

المامر الد 11 14 41

L1,64+6101,11 11 6

6

11

44

G A

الد

LLeky. 1L 4,4,1,4,6

WY, LO, LL

u.clt.	*
ווו צאמנט	44
litaxon	44
	بر فهرست نام ها مه بلاد و امكنه
يرك داران	61,+1
45	v á
فالمتبشه	6
وكهاردو	hbet A
واجب	11
4	11
مهرشكار	V4

(1)(5)	• 1
(بداري	6.1
(and	11
(iX++ec	h. + د ا ما د ا ه
cals	h.d
\$ ₽€	.al
چندارل	6.1
ابنه ه	A.A.
Ll ko	اسلاواسان واستأوانه أواسخوار فأوار لاوار المواد كأ
₹ €	11,14
Lymph	41
thinks	A.A
tagalia.	1.4
tatal.	k 4
مالي	۳٥
} }€€€€€	1 A
يسلل	1.40,4.1
Kelle	v
וון באינים	44
litaka	44

04,44 Usish 4.4 - tlalu Mex V1,44 14 **~**]:] (4(16.7) 91 لكهالمؤتي 11 ٧À 364610 11,14 רצות 41 5m460 4,64 248 25 V, 14 569 460 14,14 567 الدلد 576/6 44 28884 کری ٨á ٧ كرمان 4,64 ยก ٧ فزنهن 41,01,64 mp(5") 14

WILLYH-n.T-EnlnH

VMIR KHUSRAU

Edited by

SHAIKH ABDUR RASHID

Professor and Head of the Department of History

BUG

Director of Historical Research, MUBLIM UNIVERSITY,

ALIGARH.



MUSLIM UNIVERSITY, ALICARI,

796L